

نقد ادبی، در ایران، هنوز دوران جنینی خود را طی می‌کند. با وجود این که هرازگاهی یک کتاب تئوریک جدید به بازار می‌آید ولی گویا بسیاری از منتقدین ما هنوز گرفتار موازین و معیارهای منسوخ و کهنه هستند. بسیاری از منتقدین ما بجای این که به حسن و قبح اثر، توأماً پردازند یکرویه و یکسویه یا به مدح نویسنده می‌پردازند یا به قدح او، یا مناقب او را برمی‌شمارند یا مثالب او را. وضعیت نقد شعر ما از این جهت بسیار اسفانگیز است. چرا که موازین منتقدین ما اغلب کلی و مبهم و ابطال‌ناپذیر است. لذا تا نیل به یک وضعیت مطلوب علمی باید راه درازی را طی کنیم. در میان کتب بظاهر تحقیقی، هر دو نوع نگرش را می‌توان یافت. یکی نگرش «نحله قدح» که فقط سلاخی می‌کند و دیگر نگرش «نحله مدح» که همه کمالات عالم را به نویسنده نسبت می‌دهد. کتاب «از زبان صبح» متأسفانه از گونه دوم است. نویسنده در جای جای کتابش کوشیده تا همه کمالات عالم را به دکتر شفیعی نسبت داده و ارزش کار بسیاری از شاعران و محققان را کوچک جلوه دهد. قبل از این که به بخشهای مختلف کتاب «از زبان صبح» پردازیم بایسته است به چند جمله مبالغه‌آمیز آقای برهانی نگاهی بیفکنیم.

در صفحه ۱۸ کتاب آمده است: «ادب فارسی در دوران هزار ساله خود امثال او را کمتر به خود دیده است». و مؤلف در صفحه ۱۱۷ می‌نویسد: «برای خارج شدن ادب فارسی از رکود و جمود چند صد ساله، می‌توان نقش شفیعی کدکنی را یک سروگردن، بالاتر از همه استادان این قرن تصویر کرد» و در صفحه ۱۴۳ نیز پشتوانه فرهنگی شفیعی کدکنی را از همه شاعران معاصر بالاتر

دانسته و این چنین داوری می‌کند «در زمان ما نیز تنها شاعری که به این سرمایه عرفانی و پشتوانه ادبیات دینی اتکاء داشته و پا به دایره‌گزینشهای پیشتازان نواندیش نهاده است شفیعی کدکنی است» و در صفحه ۱۷۶ نیز آورده: «از میان شاعران معاصر کسی که بتواند زبان رمزیش با حافظ قابل مقایسه باشد شفیعی کدکنی است.»

این نوع داوری در مورد شفیعی کدکنی کاملاً مبالغه‌آمیز است. خواننده با خواندن عبارات مذکور یا خود می‌گوید یا نویسنده جریانه‌های ادبی معاصر را نمی‌شناسد یا تعلق خاطر او به شفیعی باعث شده است که این چنین یکسویه حقایق را ببیند. حال نگاهی می‌افکنیم به فصول و بخشهای مختلف کتاب آقای برهانی با یک مقدمه و زندگینامه کتابش را آغاز می‌کند که هر دو نقایصی دارد. از سخن آغازین نویسنده که بگذریم، زندگینامه شفیعی چندان جالب نوشته نشده چرا که نویسنده در شش صفحه خواسته تمامی ابعاد زندگی و شخصیت شفیعی کدکنی را بیان کند که عملاً امکان‌پذیر نیست. برخی از مسائل شخصی و خانوادگی هم که در این بخش آمده، شاید اگر حذف می‌شد بهتر بود. سپس نویسنده طی شش بخش می‌کوشد زبان، اندیشه، سرچشمه‌های صور خیال و بنیادهای برجسته بیانی و موسیقی و آهنگ شعر شفیعی را بررسی کند. در بخش زبان با آمار و ارقام می‌خواهد اثبات کند که شفیعی کدکنی نسبت به بقیه شعرا از واژگان عربی کمتری استفاده می‌کند که البته شیوه آمارگیری ایشان کاملاً مخدوش است. چرا که بر مبنای فقط چند شعر می‌خواهد اثبات کند که اشعار شفیعی، چندان عربی زده نیست. معلوم نیست اگر تمامی دو مجموعه آیینهای برای صداها و «هزاره دوم آهوی کوهی» یا این ضابطه مورد سنجش قرار گیرد به چه نتیجه‌ای می‌رسیم، تازه فرض کنیم در پایان این بخش به این نتیجه برسیم که شفیعی کدکنی در اشعار خود کمتر از واژگان عربی استفاده می‌کند این نتیجه‌گیری از نظر علمی و سبکی

چه ارزشی دارد؟ معمولاً سبک‌شناسان از بعد ایجابی به قضیه می‌نگرند نه از بعد سلبی. فرض کنیم ادیب نیشابوری در اشعارش از واژگان عربی به وفور استفاده می‌کند و این یک مشخصه سبکی برای اوست حالا خواننده می‌تواند از خود بپرسد چرا ادیب این همه از واژه‌ها و اصطلاحات عربی استفاده می‌کند. اگر ادیب از یک عنصر سبکی استفاده نمی‌کند به چه دلیل در دیوان او دنبال علت بگردیم. شیوه آمارگیری آقای برهانی ناقص است چرا که مفردات یک شاعر را فقط بر مبنای میزان کاربرد واژگان عربی و فارسی نمی‌سنجند. نویسنده می‌توانست در همین بخش میزان کاربرد واژگان فرنگی را نیز محاسبه کند. از طرف دیگر لحن و لهجه و باستانگرایی را نیز در همین بخش می‌بایست مورد ارزیابی قرار دهد. مؤلف معمولاً در تحلیل خود تا نیمه راه بیشتر نمی‌رود. فی‌المثل در بخش طبیعت و مفردات می‌خواهد اثبات کند که شفیعی کدکنی شاعر طبیعت‌گرای است. خوب، این ممیزه را نیما هم دارد حالا خواننده می‌پرسد نوع نگاه شفیعی به طبیعت با نوع نگاه نیما و دیگران چه تفاوتی دارد؟ بخش دوم کتاب بخش اندیشه است. در این بخش نیز نویسنده خیلی پریشیده و درهم و برهم به اندیشه شفیعی می‌پردازد. ابتداء به عشق می‌پردازد ولی مبحث عشق را بسیار ناقص مطرح می‌کند چرا که متعلق عشق چیزهای بسیاری می‌تواند باشد. آقای برهانی بایسته مشخص می‌کرد که نگاه شفیعی به عشق یا عشق‌ورزی ایشان چه ممیزه‌ای دارد که دیگر شاعران ندارند. اندیشه اجتماعی و امید و نومی‌دی هم دقیقاً تبیین نمی‌شود؛ آیا مؤلف سیر تحول اندیشه شفیعی را از «زمزمه‌ها» تا آخرین دفتر «هزاره دوم آهوی کوهی» در نظر نمی‌گیرد. شفیعی کدکنی، مثل بسیاری از شاعران در ادوار مختلف احوال مختلفی داشته است. در برهه‌های مختلف زندگی، مختلف می‌اندیشیده، یک حکم کلی برای تمام آثار ایشان نمی‌توان صادر کرد. مؤلف در ص ۷ کتاب نوشته است: می‌توان ادعا کرد که از اردیبهشت ۱۳۳۷،

امین یارساپور

عینک شیشه کبود

سال انتشار از زبان برگ، تا پایان ۱۳۶۷ و آغاز ۱۳۷۷ یعنی در طول سی سال، زبان و اندیشه شاعر دگرگونی چندانی نیافته است. این حکم واقعاً حکم عجیب و غریبی است، شفیعی در هزاره دوم آهوی کوهی واقعاً شاعر دیگری است. اگرچه همانندیهای بین آینه‌های برآی صداها و هزاره دوم آهوی کوهی می‌توان یافت، ولی نوع نگاه شفیعی در این دو مجموعه یکسان نیست. البته مؤلف خودش نیز متوجه این امر شده و لذا در ص ۳۸ کتاب نوشته است: «تنها نکته‌ای که از مرور ایام بر ذهن و ضمیر او می‌توان نشان داد، تکامل و تحول است. آن روحیه جسور و احساساتی به وقار ناشی از پرورش تفکرات فلسفی و عرفانی مبدل شده است. این قول با گفته پیشین مؤلف کاملاً متناقض است. مؤلف در بخش سرچشمه‌های صور خیال، صرفاً به مسأله نمادها توجه می‌کند، بهتر بود که صور خیال عمودی و افقی را نیز در همین بخش مطرح می‌کرد. توضیح و تشریح نماد خضر و مسیح و حلاج و سهروردی و عین القضاة چندان ضرورتی نداشت چرا که هر خواننده‌ای اگر اندک سواد داشته باشد خودش این نمادها را براحتی می‌تواند از درون فرهنگ نامه‌ها پیدا کند. اشکال اساسی بخش بعدی این است که مؤلف وارد مقوله کنایه می‌شود معلوم نیست به چه دلیل آقای برهانی از میان عناصر مختلف بیانی به کنایه می‌پردازد. کنایه در علم بیان تعریف مشخصی دارد و انواع آن نیز مشخص است. کنایه نسبت به تشبیه و استعاره و سمبل ارزش ادبی پایین‌تری دارد شاید دلیل این امر، آن باشد که بنیاد کنایه بر تشبیه نیست ولی استعاره و تشبیه، بر مبنای ماندگی تحقق می‌یابند مثالی که مؤلف ذکر می‌کند تماماً کنایی نیستند. مثلاً مثال ص ۱۶۹ چندان کنایی نیست بلکه بیشتر نمادین است. بحث صورخیال (خواه عمودی خواه افقی) نیز نا تمام است. ورود مؤلف در این مقوله که چرا شاعران پیشین کمتر به محور عمودی خیال می‌پرداختند، موضوعیت ندارد چرا که آقای برهانی، گویا در این کتاب

قصید نداشته که به آرای شفیعی کدکنی درباره صورخیال و موسیقی شعر و نقد متون و سبک‌شناسی و... بپردازد. پس این محبت که آیا غزل باید ارتباط معنایی داشته باشد یا نه؟ و این که قصیده از نظر فرم و معنا باید پیوستگی و وابستگی داشته باشد یا نه؟ مقوله‌ای نیست که در این کتاب آن هم بصورت ناقص مطرح شود. اشکال دیگر قضیه این است که آقای برهانی بسیاری از تئوریهای خودش را از صورخیال دکتر شفیعی گرفته و آنگاه با همین موازین به نقد شعر شفیعی می‌پردازد. مثلاً در ص ۱۶۹ تقسیم‌بندی "مبرد" را نسبت به کنایه آورده و آنگاه می‌کوشد با همین تقسیم‌بندی به نقد اشعار شفیعی بپردازد.

بخش ششم کتاب نیز جامع و مانع نیست، چرا که محور عمودی و افقی خیال و موسیقی شعر شفیعی با هم در این فصل مورد بررسی قرار می‌گیرد که بهتر بود محور عمودی و افقی خیال به فصل چهارم منتقل می‌شد. مؤلف در فصل پنجم با استفاده از تعاریف خود شاعر به نقد اشعار او می‌پردازد، پس چرا در این فصل از تقسیم‌بندی چهارگانه شفیعی در مورد موسیقی درونی و بیرونی و کناری و معنوی برای نقد اشعار شاعر استفاده نمی‌کند مؤلف از ابتداء سنگ بنای کتاب را کج نهاده است. وقتی نویسنده، شفیعی را برترین شاعر و محقق در این یک قرن اخیر می‌داند، بالطبع در تمامی فصول و بخشهای کتاب نتایج مخصوص به خویش را می‌گیرد. سخن بر سر این نیست که شفیعی، شاعر و محقق توانمندی است یا نه. همه شاعران و محققان ایرانی معترفند به این که شفیعی کدکنی هم شاعر بسیار توانایی است هم محقق برجسته و نامور. اما عیوب و نقایص کار یک شاعر را هم باید در نظر گرفت. شفیعی در «زمزمه‌ها» شاعر چندان برجسته‌ای نیست در «شبخوانی» هم جز تقلید اخوان و توللی کار دیگری نمی‌کند، بعد از این دو دفتر شفیعی خودش را باز می‌یابد و به ذهن و زبان مخصوص به خویش می‌رسد. البته شفیعی شاعر پویا و متحرکی است، هرگز در یک آبگیر

خودش را محبوس نمی‌کند ولی این بدان معنی نیست که ساخت و بافت اشعار شفیعی ضعف نداشته باشد. آقای برهانی در این کتاب به شاعران خاصه روشنفکران بسیار حمله می‌کند. خواننده با خواندن این کتاب به یاد کتاب‌های "غرب زندگی" و "خدمت و خیانت روشنفکران" آل احمد می‌افتد. طرح آن نوع مباحث در این نوع کتابها صلاح و روا نیست. مؤلف زحمات عدیده شاعران ما را نادیده می‌گیرد. از اخوان و شاملو و نیما و سهراب سپهری و ده‌ها شاعر دیگر چندان نامی نمی‌برد؛ یا اگر می‌برد با بی‌مهری از آنها یاد می‌کند. مؤلف یک مقدار در نوشتن کتاب تعجیل کرده است. زبان و سبک گفتار نویسنده بسیار به هم ریخته است. قضاوتها اغلب سطحی و غیر علمی و یک جانبه است. همه جا نویسنده خواسته شفیعی را برترین شاعر و محقق معاصر جلوه دهد. دو بخش آخر کتاب نیز محلی از اعراب ندارد. نویسنده یکی از مقالات شفیعی را به نام "شعر جدولی" که نقدی است بر سهراب سپهری و پاره‌هایی از گفتار محققین ایرانی درباره شفیعی، آورده که قبلاً در کتاب "سفرنامه باران" آمده و ذکر دوباره آنها در اینجا کاملاً بی‌مورد بود. در پایان مقاله یک بار دیگر سخن خود را تکرار می‌کنیم که نقد ادبی در ایران، دوران جنینی خود را دارد طی می‌کند و نویسندگان ما متأسفانه بی‌توجه به پژوهشهایی که دنیای غرب نسبت به ادبیات غرب و حتی ادبیات شرق انجام می‌دهند، دست به تألیف می‌زنند. مؤلف این کتاب بخاطر دلبستگی زیادی که نسبت به دکتر شفیعی داشته، کوشیده تا نوعی ادای دین نماید. ولی واقعیت این است که در کنار شفیعی ده‌ها شاعر و نویسنده و محقق ضعیف و قوی داریم که دارند به فرهنگ ایران زمین خدمت می‌کنند. در نظر نگرفتن تلاشها و خلاقیت‌های آنان کاملاً بی‌انصافی است. به جناب آقای برهانی که برای نوشتن این کتاب زحماتی کشیده‌اند فقط می‌گوییم:

قُلْ لِلذِّی یَعْنی فی العلم فلسفه

حفظت سینا و غایت عنک اشیا

پروژه سالانه مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

گروه فرهنگ و ادب، واژه ۲

از زبان صبح



درباره زندگی و شعر:
شفیعی کدکنی
نوشته:
مهدی برهانی

از زبان صبح (زندگی و شعر شفیعی کدکنی)

مهدی برهانی

پاژنگ، چاپ اول: ۱۳۷۸